

مکانیسمهای ارتقای مشارکت زنان در ابعاد سیاسی و اقتصادی

انور صمدی راد*

طرح مسئله: مقاله حاضر بر مبنای پژوهشی تدوین یافته است که در سال ۱۳۸۳ با عنوان «مکانیسمهای ارتقای مشارکت زنان در ابعاد اقتصادی و سیاسی» انجام گرفت و در آن متغیر «تحصیلات»، به عنوان عمده‌ترین عامل زمینه‌ساز مشارکت سیاسی و اقتصادی زنان، و تأثیر افزایش سطح تحصیلات بر مشارکت زنان در ارتباط با متغیر قوانین موجود تحلیل و تبیین گردید.

روش: پژوهش با استفاده از روشهای اسنادی و پیمایشی انجام گرفت. برای جمع‌آوری اطلاعات، از تکنیک پرسشنامه، که پیش‌آزمایی شده بود، استفاده شد. **یافته‌ها:** تأثیر متغیر تحصیلات بر مشارکت سیاسی زنان، به دلیل ضعف یا نقص قوانین موجود، همواره قابل تأیید نیست، و می‌تواند وجهی سلبی به خود بگیرد و از مشارکت مورد انتظار آنان بکاهد.

نتایج: اکثر زنان تحصیلکرده، به رغم گرایش به اشتغال و مشارکت اقتصادی، به دلیل آگاهی از نقص قوانین، تمایل کمتری به مشارکت سیاسی دارند. بنابراین، تلاش برای اصلاح قوانین حاکم بر شئون زنان جامعه پیش شرط اساسی برای ارتقای مشارکت آنان است.

کلیدواژه‌ها: تبعیض، تحصیلات، قانون، قدرت، مشارکت، نابرابری

مقدمه

اهمیت روزافزون پارادایم «توسعه انسانی» موجب توجه بیش از پیش دولت‌ها از حیث

* دکتر مددکاری اجتماعی و سیاستهای رفاهی، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی <samadirad@atu.ac.ir>

سیاسی و اجتماعی به موضوع مشارکت زنان شده است. تبلور پارادایم «مردم»، به جای آنچه در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی به عنوان پارادایم «اشیا» مطرح بود، سبب شد تا مضمون سنتی «زن» و جایگاه ثانوی یا - جنس دوم - آن به اشکال و سیاقی دموکراتیک نقد شود. در پارادایم اشیا، غایت توسعه و پیشرفت در رشد شاخصهای اقتصادی نظیر تولید ناخالص ملی و نرخ سرمایه‌گذاریها متجلی می‌گردید. در واقع، محور سیاستگذاریها، شاخصهای کمی اقتصادی بود در حالی که با اشاعه پارادایم مردم، دیگر نمی‌شد از انسانها به عنوان ابزارهایی برای وصول به اهداف دلخواه یک قشر یا طبقه خاص اجتماعی یا سیاسی سود جست. این تحول بنیادی در الگوی توسعه، همراه با نقد مناسبات اجتماعی - و غالباً استبدادی گذشته - به نقد مفاهیم سنتی توسعه نیز دامن زد. از این رو، در شرایط کنونی، به رغم تعاریف متعددی که درباره توسعه ارائه شده یا می‌شود، فقط آن دسته از تعریفهایی که به الگوی مشارکت مردم‌سالارانه تأکید می‌ورزند پذیرفتنی است و در نتیجه، چارچوب دموکراتیک همین الگوست که کیفیت مشارکت به معنای عام آن را در تمامی جوامع شکل می‌دهد.

مسئله محوری در الگوی توسعه مردم‌سالارانه، بها دادن یا اولویت قائل شدن به افراد انسانی، و به‌ویژه کسانی است که از محرومیت‌های گوناگون اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی رنج می‌برند. این نکته که انسانها تا چه حد در اداره زندگی روزمره خود و تصمیم‌گیریهای مربوط به آن و نیز اداره جمعی امور اجتماعی نقش دارند، کانون اصلی الگوهای دموکراتیک توسعه را تشکیل می‌دهد. این مضمون از مشارکت ناچار است از سوگیریهای جنسیتی پرهیز کند، و موضوع مشارکت زنان را، دست‌کم به همان شیوه مردان، طرح‌شدنی و اعمال نماید.

با ترویج و اشاعه الگوی غیرجنسیتی در جوامع در حال توسعه، بسیاری از شرایط تبعیض‌آمیز مورد نقد قرار گرفت. در واقع، امروزه ارتقای مشارکت زنان، ضمن به چالش کشیدن وضعیت موجود، به سمت هدفی گام بر می‌دارد که ماهیت آن رفع هرگونه شرایط تبعیض‌آمیز است. این واقعیتی انکارناپذیر است که در شرایط کنونی

جامعه ما، زنان از نابرابری و تبعیض رنج می‌برند و بسیاری از زنان بدان وضعیت معترض‌اند. واقعیات بسیاری نظیر تفاوت‌های موجود در میزان شاغلان زن و مرد، محدودیت فاحش تعداد زنان در مناصب مدیریت و شغل‌های سیاسی، درصد پایین زنان دارای تحصیلات عالی در مقابل مردان تحصیلکرده و بسیاری از موارد دیگر، دال بر وجود نابرابری و تبعیض میان زن و مرد است. این گونه مسائل که بر تبعیض دلالت دارد می‌تواند، در صورت تداوم، دلیلی بارز بر وجود ساختار تبعیض‌آمیز تلقی شود؛ ساختاری که از نظر قدرت، پدیدآورنده شرایط نابرابر بوده و عناصر مقوم نابرابری را از طریق مکانیسمهای متنوع اجتماعی و فرهنگی بازتولید کرده در نهایت، بخشی از اعضای جامعه را از کانون مناسبات اجتماعی خود حذف و یا نامعتبر می‌سازد. وقتی مسئله نابرابری مطرح می‌شود، خود به خود ما به منازعه‌ای بر ضد ساختار مردسالارانه سوق می‌یابیم. در حقیقت، مبارزه زنان و مردانی که به رفع تبعیض علیه زنان در جامعه می‌اندیشند، نوعی برخورد واقعی با مصادیق مردسالاری است که توزیع نابرابر قدرت را در جامعه در تمامی سطوح اجتماعی، سیاسی و اقتصادی اعمال می‌کند. با در نظر داشتن واقعیات فوق، دیگر نمی‌توان مشارکت را بدون توجه به ویژگی دیالکتیکی از یک سو، و پیوند با مقوله قدرت، از دیگر سو، تبیین کرد. وجه دیالکتیکی مفهوم مشارکت، افراد را (اعم از متابعان و یا فرمانروایان) در تعاملی پویا قرار می‌دهد. این واقعیت، اعتبار هرگونه استراتژی را که به صورت خطی و یا دستوری و صرفاً به شکل دستورالعملهایی از بالا به پایین تجویز و اعمال می‌گردد به چالش می‌کشد. بُعد قدرت، که دومین حلقه مفهومی مشارکت را تشکیل می‌دهد، تلاش مشارکت‌جویانه را به سمت نوعی تجدید نظر در نحوه توزیع سنتی قدرت سوق می‌دهد. از این رو، مشارکت یعنی توزیع مجدد قدرت در جامعه که به سبب آن، شهروندانی که در حال حاضر از فرایند سیاسی و اقتصادی حذف شده‌اند قادر شوند تا به تدریج در تصمیم‌گیریهای سیاسی و اجتماعی و... شرکت داده شوند.

هدف اصلی این پژوهش با عنوان «ارائه مکانیسمهای ارتقای مشارکت زنان در ابعاد

سیاسی و اقتصادی» نشان دادن راهکارهایی است که امکان پویایی تعامل همه جانبه زنان با جامعه را فراهم آورد. وقتی فقدان یا ضعف مشارکت زنان را با مقوله‌هایی نظیر «تبعیض» و «نابرابری» در ارتباط با هم قرار دادیم، روشن شد که تحقق هدف فوق از طریق رفع شرایط یا عوامل تبعیض‌آمیز میسر خواهد بود. به تعبیری دقیق‌تر، مکانیسم‌های ارتقای مشارکت منطقی‌اً از مسیر فهم مکانیسم‌های به وجودآورنده تبعیض و نابرابری تحلیل‌پذیر است. در بسیاری از پژوهش‌ها، مکانیسم‌هایی مدنظر قرار می‌گیرند که با عوامل بازدارنده مشارکت بی‌ارتباط‌اند، و یا به دلیل فقدان بینش جامع به شکل عوامل سلبی عمل می‌کنند. در واقع، ارزش جامعه‌شناختی چنین استراتژی‌هایی بیشتر به سبب تأثیرات غیرمستقیم و احیاناً پنهانی که بر روند مشارکت دارند مشخص می‌گردد. در پژوهش یادشده بر آن بودیم تا نشان دهیم اعتبار عوامل ارتقای مشارکت، وابسته یا مشروط به فرایندهای سیاسی و حقوقی در جامعه است. با تکیه بر یافته‌های پژوهشی معتقدیم که نمی‌توان از مشارکت بحث کرد مگر آنکه مؤلفه‌های سیاست و قدرت مدنظر قرار گیرند. این گونه عوامل سیاسی و حقوقی به محوری‌ترین عواملی تبدیل می‌شوند که متغیرهای اجتماعی از درون بر آنها تأثیر می‌گذارند.

(۱) مبانی نظری

تأکید بر اهمیت عامل قدرت در تحقق مشارکت و چگونگی آن، ما را با دو دسته نظریه و دیدگاه کلی روبه‌رو می‌سازد: الف) دیدگاه‌هایی که موضوع مشارکت را در قالب «تعادل ساختاری» تحلیل می‌کنند و در نتیجه، مسئله قدرت را ناظر بر حفظ تعادل در سیستم اجتماعی می‌پندارند. بنابراین در این دیدگاه، جایگاه افراد به لحاظ تقسیم کار اجتماعی در فرایندی کلی مشخص و تعریف شده در جهت برقراری تعادل تفسیر می‌گردد. ب) دیدگاه‌های انتقادی که نقد تعادل موجود را شیوه کار خود دانسته در نتیجه، مشارکت را به معنای نوعی بازنگری در شکل‌بندی قدرت تفسیر می‌کند. در اینجا می‌توان برحسب سلیقه، به دیدگاه‌های دیگری نیز اشاره کرد اما آنچه مقصود

اصلی را برآورده خواهد ساخت این مقاله است، همین تفکیک دو بعدی نظریه‌ای است که در زیر‌بدان پرداخته می‌شود.

این دو بعد نظری ما را در برابر دو دسته کلی از دیدگاههای جامعه‌شناختی درباره زنان قرار می‌دهد: دیدگاه اول، دیدگاه کارکردی - ساختی است که در قالب گرایش‌ها و مبارزات آزادیخواهانه زنان، موضعی فونکسیونالیستی یا کارکردگرایانه اتخاذ می‌کند و دیگری، دیدگاه انتقادی است که حذف مناسبات تبعیض‌آمیز را از درون مناسبات اجتماعی و سیاسی حاکم دنبال می‌کند.

۱-۱) رویکرد کارکردی - ساختاری

اندیشمندان کارکردی - ساختاری مسائل مربوط به مشارکت را غالباً از دریچه مفهوم «تعادل ساختاری»^۱ تحلیل می‌کنند. براساس این مفهوم، دوام جامعه به همکاری و توافق اعضای آن بر سر ارزشهای اساسی، که به نوبه خود مبتنی بر فرض وجود یک وفاق کلی نیز هست، بستگی دارد (گیدنز، ۱۳۸۱: ۷۶۶). این دیدگاه با تأکید به تعادل و نظم، وجود سازمانها و نهادهایی نظیر خانواده، مدرسه، سازمان دولت و نظایر آن را به عنوان عوامل ایجادکننده و تداوم‌بخش تعادل توجیه می‌کند. با این حال، آنچه در این باره اهمیت دارد، نحوه تقسیم کار اجتماعی افراد در سازمانها و نهادهای مذکور است. پارسنز (Parsons) معتقد است «خانواده برای آنکه قادر به ایفای کارکردهای مؤثری باشد باید نوعی تقسیم کار جنسیتی را بپذیرد؛ تقسیم کاری که براساس آن مردان و زنان بتوانند نقشهای متفاوتی را برعهده گیرند». او اضافه می‌کند: «مردان، که واحد خانواده را به نظام گسترده‌تر اجتماعی پیوند می‌زنند، باید در جهتگیریهای خانواده نقش مؤثری داشته باشند... اما زنان، که وظیفه‌شان اداره امور داخلی خانواده است و هم از کودکان و هم از مردان بزرگسال خانواده مراقبت می‌کنند، باید سنگ صبور باشند»

1. Structural Equilibrium

(ریتزر، ۱۳۷۴: ۴۶۶ تا ۴۷۶). به نظر پارسنز چنانچه کارکردها و جهتگیریهای زنان و مردان در خانواده بسیار شبیه هم شوند، رقابت میان آنها زندگی خانوادگی را مختل می‌کند و نقش تعیین‌کننده خانواده در حفظ استواری و ثبات اجتماعی تضعیف خواهد شد» (همان منبع).

گیدنز (Giddens) معتقد است در قالب دیدگاههای مبتنی بر اصالت نظم، نقشهای مردانه و زنانه براساس نوعی تقسیم‌بندی کارکردی بر مبنای تفاوت‌های بیولوژیکی تفکیک می‌گردند (گیدنز، ۱۳۸۱: ۷۷۵).

بنابراین، موقعیت اجتماعی و هویتی زنان به دلیل درگیر بودنشان در تولید نسل و فرزندآوری شکل می‌گیرد. به لحاظ نظری، میان این قبیل دیدگاهها و رویکردهای «نوسازی» ارتباط وجود دارد. هر دو تأکید خاص خود را بر «سطوح فردی» و «میانی» جامعه می‌گذارند. استفاده از دو مفهوم اخیر بیشتر بدان سبب است که در دیدگاه نوسازی، آنچه مورد تردید قرار نمی‌گیرد، ابعاد کلان اجتماعی است که غالباً معطوف به حفظ تعادل ساختاری جامعه است. در نتیجه، تأثیر متغیرهای ساختی که ابعادی کلان و مسلط دارند، کمتر لحاظ شده و تغییرات، عمدتاً ناشی از عوامل درونی و خرد تعبیر می‌شود. یکی از دلایل رویکرد جامعه‌شناختی توسعه‌گرا و کارکردی در تأسیس و بسط نهادهای توسعه‌ای و جدید، که بر برنامه‌های اصلاح و عمران اجتماعی تکیه کرده، بر آمادگی ذهنی و وجود انگیزه‌های شخصی برای تحقق مشارکت و توسعه تأکید دارد، تسلط همین دیدگاه بر توسعه است. بر همین مبنای دیدگاه کارکردی، مشارکت قبل از آنکه نمودی عینی یابد، امری ذهنی است که در افکار، عقاید، رفتار و خلاصه در فرهنگ مردم ریشه دارد. بنابراین، مکانیسم ارتقای مشارکت یعنی جا انداختن فرهنگ مشارکت از طریق دگرگون‌سازی قالبهای پیش ساخته ذهنی در روند درازمدت فرهنگی. «راجرز» (Rogers) که از پژوهشگران رویکرد اخیر محسوب می‌شود، در تحلیل دلایل ضعف مشارکت به عناصری موسوم به «خرده فرهنگ دهقانی» اشاره می‌کند. عناصری نظیر عدم اعتماد متقابل در روابط شخصی، فقدان نوآوری و

تقدیرگرایی و نظایر آنها... (ازکیا، ۱۳۷۷: ۱۱۵، نقل به مضمون). به اعتقاد او وجود چنین عناصری امکان تحقق مشارکت را برطرف می‌سازند. بنابراین، برای ایجاد مشارکت باید در چنین عناصر فرهنگی دستکاری کرد.

۱-۲) رویکرد انتقادی

ظهور و گسترش رویکردهای انتقادی در واقع، پاسخ به کاستیها و نارساییهای دیدگاههای کارکردی - ساختی بود. رشد این قبیل دیدگاهها در حوزه مطالعات زنان، بیشتر ناشی از پیروی نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی کلاسیک از این پیشفرض بود که برای حفظ تعادل ساختاری، حفظ تقسیم کار اجتماعی میان دو جنس الزامی است. در واقع، پذیرش این پیشفرض به معنای توجیه تبعیضات و تفاوت‌های مربوط به جنسیت در جامعه نیز به حساب می‌آمد. در قالب دیدگاههای انتقادی، دست‌کم دو حوزه جامعه‌شناختی تضاد و مطالعات فمینیستی جای می‌گیرند که اولی، با نقد مناسبات قدرت و روابط طبقات حاکم بر ساختار اجتماعی، به مشارکت به عنوان فرایندی که ناظر به دیالکتیک نیروهای اجتماعی و عمل فردی و ضرورت اتحاد گروه‌های تحت ستم در جهت عمل مشترک برای رهایی از سلطه است می‌نگرد. (پیران، ۱۳۷۶: ۵۰، نقل به مضمون) و دیگری با حمله به روابط مردسالارانه حاکم بر جامعه و با نقد جامعه‌شناسی کلاسیک به عنوان دانش توجیه‌کننده نابرابری، تغییر و تحول نظام حاکم را پیش‌زمینه ایجاد مشارکت می‌داند (ابوت و والاس، ۱۳۷۶: ۲۴، نقل به مضمون). در تحلیلهای انتقادی، سهم شدن در قدرت و تصمیم‌گیریها هدف و منظور اساسی است. در واقع، کسب قدرت پیش‌نیاز اساسی مشارکت مؤثر در توسعه است. کنش اجتماعی مشارکتی به طور گسترده مستلزم دارا بودن قدرت جمعی و مشترک توسط افراد ذینفع است و در نتیجه، تشویق مشارکت عامه مستلزم توزیع مجدد قدرت در جامعه و «تضمین سهم بری عادلانه از منافع توسعه، به دست خود تهیدستان است» (یاردو، ۱۳۶۵: ۱۰۰، نقل به مضمون).

برای توجیه اهمیت قدرت در مشارکت، عده‌ای مشارکت بدون قدرت را غالباً از ویژگیهای طبقات فقیر کارگر می‌دانند در حالی که قدرت، با یا بدون مشارکت، از ویژگیهای طبقات ثروتمند محسوب می‌شود (Kupper, 1989: 612). به نظر رونالد کالین (Ronald Colin) ماهیت مشارکت، وابسته و متکی بر نظام قدرت است. مشارکت در توسعه هنگامی معنای واقعی و کامل خود را باز می‌یابد که در مکانیسمهای مرکزی حیات اجتماعی نفوذ کرده، بر تنظیم کارکرد زندگی اجتماعی تأثیر گذارد. برای آنکه مشارکت به قدرت تبدیل شود باید تثبیت و نهادینه گردد. واقعیت امر این است که اگر نهادهای مشارکت از بیرون بر جامعه تحمیل شوند، نمی‌توانند دوام و اثرگذاری لازم خود را داشته باشند، و در صورت تحمیلی بودن، موجب بیگانگی و در نهایت، ناآرامیهای سیاسی می‌شوند (Colin, 1986: 60).

برخلاف دیدگاههای فوق که غالباً مسائل عام مشارکت را فارغ از موضوع «جنسیت» در نظر می‌گیرند، «فمینیسم» دیدگاهی است که مشخصاً به موضوع نابرابری براساس جنسیت و یا نابرابری در تقسیم کار برحسب جنسیت روی آورده است. ظهور فمینیسم در حقیقت واکنش دوگانه‌ای در برابر وضعیت موجود دنیای غرب نسبت به زنان و مسائل مرتبط با آنها بود. در وهله اول، این دیدگاه به دنبال رهایی زنان از مصایب و رنجهایی برآمد که آنها را در ساختار مردسالارانه جوامع معاصر تحت فشار قرار می‌داد و از دیگر سو، تحولی نظری در برابر جامعه‌شناسی رسمی و خصلت مردانه حاکم بر آن محسوب می‌گشت که به شکلی عملی تبیین‌کننده و توجیه‌گر تبعیض و نابرابری اجتماعی بود.

دورثی اسمیت (Dorothy Smith) دلیل عمده این رویکرد در فعالیتهای تحقیقاتی و علمی زنان را بیشتر ناشی از بی‌توجهی جامعه‌شناسی رسمی نسبت به تجربیات و علایق زنان می‌پندارد (به نقل از ریتزر، ۱۳۷۴). استدلال پژوهشگران فمینیسم این بود که جامعه‌شناسان بر حوزه عمومی دولت و محل کار تأکید ورزیده‌اند اما به حوزه خصوصی خانه و روابط حاکم بر آن توجهی از خود نشان نداده‌اند. دلیل آن نیز،

دست‌کم تا اندازه‌ای، این بود که تقسیم کار بین حوزه عمومی (مردان) و حوزه خصوصی، و تفاوت بین شالوده‌های مردانه و زنانه را طبیعی دانسته، برای تقسیم کار جنسیتی، بنیادی زیست‌شناختی قائل بودند. «جامعه‌شناسی، زیست‌شناسی را به عنوان تبیین پذیرفت و از این رو، نیازی نداشت که جنسیت را به عنوان متغیر تبیین‌گر در نظر بگیرد» (پاملا ابوت و والاس، ۱۳۷۶: ۲۷).

باتلر (Butler, ۱۹۹۰) در نقد تحلیل نابرابری جنسی ناشی از تفاوت زیستی معتقد است که زن بودن، نمایشی فرهنگی است^۱. به عبارت واضح‌تر، کسی زن نیست، بلکه در بعد فرهنگی ویژه خود، نقش زن را ایفا می‌کند. جنسیت عامل پایداری نیست که اعمال گوناگون از آن صادر می‌شود، بلکه هویتی است که در گذر زمان و با ظرافت از تکرار برخی اعمال به شیوه ویژه‌ای ساخته و پرداخته می‌شود... (به نقل از منزوی، ۱۳۷۹).

مواضع انتقادی فمینیسم در برابر جامعه‌شناسی رسمی، به نوعی، متوجه ساختار سیاسی حاکم نیز بود؛ چرا که دانش جامعه‌شناسی رسمی تبیین‌کننده مناسبات حاکم بر آن دسته از جوامعی محسوب می‌شد که جامعه‌شناسی را به شکل رسمی در خدمت خود داشته‌اند. از این نظر، اشتراک میان دیدگاه‌های فمینیستی و دیگر نظریه‌های انتقادی عبارت است از نقد روابط سلطه‌آمیز جامعه که نحوه تقسیم قدرت در کانون آن جای دارد. بر مبنای این واقعیت که توزیع نابرابری قدرت دلیل عمده مسائل زنان در جامعه محسوب می‌گردد، فمینیسم به نقد ایدئولوژی مردانه به عنوان گفتمانی جانبدار و تحریف‌کننده دست می‌زند. به اعتقاد فمینیستها «دور نگه داشتن زنان از مواضع قدرت و بازداشتن آنها از تولید دانش بدان معناست که ایدئولوژی مردانه، جانبدار و تحریف‌کننده است ولی چون مردان مواضع قدرت را در اختیار دارند، قادرند دانش فمینیستی را به حاشیه برانند» (ابوت و والاس، ۱۳۷۶: ۳۰، نقل به مضمون).

1. Cultural Demonstration

۲) روش تحقیق

۲-۱) نوع پژوهش

گردآوری و تحلیل اطلاعات مورد نیاز برای پژوهش در «مکانیسمهای ارتقای مشارکت زنان در ابعاد اقتصادی و سیاسی» با استفاده از روش «اسنادی» و بخش میدانی نیز با روش «پیمایشی» صورت گرفت. در روش اخیر، برای جمع‌آوری اطلاعات مورد نیاز - که در این تحقیق نظریات زنان و مردان^۱ درباره مشارکت اقتصادی و سیاسی، نحوه نگرش آنها نسبت به این مسئله و مسائلی نظیر آن مورد نظر محقق بوده است - از تکنیک «پرسشنامه» استفاده شد.

به منظور تهیه گویه‌ها و شاخصهای مورد نیاز برای بررسی مسئله تحقیق، ابتدا با انجام دادن چندین مصاحبه با اندیشمندان و پژوهشگران حوزه‌های مشارکت سیاسی و اقتصادی و مسائل زنان از نظرها و دیدگاههای آنان مطلع شدیم و سپس، با تحلیل محتوای منابع موجود در این زمینه به متغیرهای لازم دست یافتیم. پیش از آغاز کار پیمایش، پرسشنامه ابتدایی مورد «آزمون اولیه» قرار داده شد و با استفاده از نتایج به دست آمده، نقایص موجود برطرف شد و پرسشنامه نهایی تنظیم گردید.

۲-۲) جامعه آماری

جامعه آماری این مطالعه را کلیه زنان و مردان هفده ساله و بالاتر ساکن شهر تهران تشکیل می‌دهند، چرا که شرکت در انتخابات سراسری (چه برای انتخاب کردن و چه

۱. انتخاب دو گروه مرد و زن به عنوان مخاطب در این تحقیق بیشتر از این نظر انجام گرفت که مسائل مربوط به زنان، به ویژه مشکلات مشارکتی آنها فقط در قالب تعاملات اجتماعی موجود در جامعه تحلیل پذیر است. هر دو گروه مردان و زنان عوامل اصلی تعاملات اجتماعی محسوب می‌شوند و در نتیجه، مسائلی که در یک جامعه به وقوع می‌پیوندد بدون در نظر داشتن تعامل یاد شده و عناصر شکل‌دهنده آن تفسیر و تبیین‌شدنی نیست.

از جهت انتخاب شدن)، اصلی‌ترین شاخص برای مشارکت سیاسی تلقی می‌شود و سن قانونی مشارکت در انتخابات نیز دارا بودن هفده سال تمام در نظر گرفته شده است. بنابراین، در پژوهش حاضر افراد بالاتر از هفده سال شهر تهران به عنوان جامعه آماری در نظر گرفته شده‌اند.

از آنجا که طبیعتاً امکان بررسی دیدگاههای تمامی افراد جامعه آماری وجود نداشت از شیوه «نمونه‌گیری» برای بررسی نظریات افراد مورد مطالعه استفاده شد و براساس آن تعدادی از افراد که معروف جامعه آماری تشخیص داده شدند به عنوان نمونه انتخاب و مورد مطالعه قرار گرفتند.

در این تحقیق، حجم جامعه - که با N مشخص می‌گردد - $4/302/634$ نفر است که در واقع، کلیه افراد دارای هفده سال تمام و بالاتر ساکن شهر تهران را اعم از مرد و زن در بر می‌گیرد. از آنجا که در علوم اجتماعی معمولاً با ۹۵٪ اعتماد و اطمینان به بررسی و پژوهش می‌پردازند، برای این درصد، ضریب اطمینان یا T مساوی با $1/96$ در نظر گرفته شده است. علاوه بر این، از آنجا که بیشترین حجم نمونه در صورتی به دست می‌آید که P یا احتمال وجود صفت $0/5$ باشد (سرای، ۱۳۷۲: ۱۳۹)، میزان P و Q $0/5$ در نظر گرفته شده است.

۲-۳) روش نمونه‌گیری

در این تحقیق از شیوه نمونه‌گیری تصادفی ساده استفاده شده است بدین معنا که با مراجعه به بعضی از منازل موجود در مناطق بیست‌گانه شهر تهران از تعدادی از زنان و مردان به عنوان نمونه سؤال شد. برای انتخاب نمونه مورد نظر، شهر تهران به سه بخش شمالی، جنوبی و مرکزی تقسیم شد و در هر بخش پرسشنامه‌های تحقیق تکمیل شد. برای دسترسی به افراد نمونه و تکمیل پرسشنامه‌ها، منازل پاسخ‌دهندگان به طور تصادفی، و به تناسب تعداد پرسشنامه تخصیص یافته به هر سه منطقه شمالی، جنوبی و مرکزی شهر تهران، انتخاب شده بودند. برای انتخاب این مناطق، ابتدا با استفاده از

نقشه شماتیک یا موضوعی شهر تهران و تهیه فهرستی از بلوکهای مسکونی و منازل موجود در هر بلوک، نمونه‌های مورد نظر به شیوه تصادفی ساده انتخاب شدند. حجم نمونه نیز با استفاده از نمونه‌گیری تصادفی ساده صورت گرفت و به دلیل کوچک بودن حجم نمونه نسبت به حجم جامعه، از فرمول کوکران استفاده شد. بدین ترتیب، حجم نمونه مطلوب در این پژوهش ۳۸۴/۱۶ نفر محاسبه شد و در نهایت، برای افزایش اطمینان، تعداد ۳۹۰ پرسشنامه تکمیل شد و داده‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت.

۲-۴) روش تحلیل داده‌ها

داده‌های پرسشنامه پس از کدگذاری، با استفاده از نرم‌افزار SPSS محاسبه شد و نتایج به دست آمده در دو سطح توصیفی و تحلیلی مورد بررسی قرار گرفت. به طور کلی، در بعد اقتصادی، شاخص اصلی مشارکت را «شغل» یا «وضعیت شغلی» در نظر گرفته‌ایم که برحسب تعریف آن - با تأکیدی که بر دریافت حقوق و مستمری دارد^۱ قابل محاسبه و سطح‌بندی است و در نتیجه، با استفاده از سطوح مختلف شغل و مقایسه آن دسته از فعالیتهایی که به رغم تأثیر اساسی آنها بر تولید اقتصادی، از لحاظ سهم اقتصادی محاسبه نمی‌شوند (نظیر خانه‌داری)، بررسی و فهم میزان یا حدود مشارکت اقتصادی و کیفیت آن میسر می‌گردد.

در بعد مشارکت سیاسی، شاخص اصلی را «تمایل به شرکت در انتخابات» در نظر گرفته‌ایم که در واقع، بیانگر میزان یا حدود مشارکت فرد در فرایند تعیین سرنوشت و تصمیم‌گیریهای کلان جامعه محسوب می‌شود. به لحاظ فرضیه‌های مطرح شده در

۱. منظور از شغل، نوع کاری است که مطابق تعریف، کار توسط شخص در طول زمان مرجع انجام می‌شود یا آن را بر عهده دارد و شاغل نیز شامل فردی است که تا هفت روز پیش از مراجعه مأمور آمارگیری کار می‌کرده است. «آمارگیری از ویژگیهای اشتغال و بیکاری خانواده»، سازمان آمار، مرداد ۱۳۸۱: ۱۹، منظور از کار هر فعالیتی (فکری یا بدنی) است که مجاز بوده و به منظور کسب درآمد صورت گیرد (همان منبع).

قالب تحقیق، متغیرهایی نظیر میزان تحصیلات، نوع خانواده (اینکه مشارکتی‌اند یا نه)، تیپ شخصیتی (تقدیرگرا یا اراده‌گرا)، وابستگی به سرپرست، اعتقاد به فایده‌مند بودن مشارکت، احساس امنیت اجتماعی - روانی و سرانجام تلقی فرد از حمایت‌کننده بودن قوانین با هر یک از متغیرهای وابسته، یعنی وضعیت اشتغال و تمایل به شرکت در انتخابات، در ابعاد اقتصادی و سیاسی در ارتباط قرار گرفتند. این متغیرها پس از تعریف شدن، در قالب پرسشنامه و مصاحبه مورد آزمون قرار گرفت.

در ادامه این مقاله به نتایج قابل توجهی که به لحاظ توصیفی و تحلیلی به دست آمد، اشاره خواهد شد؛ با این توضیح که استناد ما صرفاً به آن بخش از نتایجی است که برای تحلیل و جمع‌بندی کلی حاضر، یعنی رابطه بین سطح تحصیلات زنان و مشکلات اقتصادی و سیاسی آنان، ضروری به نظر می‌رسد.

۳) یافته‌ها

در مقاله حاضر، فرضیه‌های اصلی را ارتباط بین سطح تحصیلات و وضعیت اشتغال (مشارکت اقتصادی)، و ارتباط سطح تحصیلات با تمایل به شرکت در انتخابات (مشارکت سیاسی) در نظر گرفته‌ایم. این فرضیه‌ها رابطه میان متغیر تحصیلات، که غالباً پیش نیاز مؤثر در ارتقای مشارکت سیاسی تلقی می‌گردد، و دو متغیر وابسته، یعنی اشتغال (شاخص مشارکت اقتصادی) و تمایل به شرکت در انتخابات (شاخص مشارکت سیاسی) را می‌سنجد. به لحاظ توصیفی، جداول ۱ و ۲ چگونگی ارتباط متغیرهای فوق را نشان می‌دهد. با توجه به جدول ۱ می‌توان چنین استنباط کرد که با افزایش سطح تحصیلات، میزان مشارکت اقتصادی زنان نیز افزایش پیدا می‌کند. مثلاً از صددرصد زنان لیسانسیه ۲۱/۴ درصد و از صددرصد زنان فوق‌لیسانس و بالاتر، ۶۹/۲ درصد شاغل محسوب می‌شوند.

اما آیا می‌توان ارتقای سطح مشارکت اقتصادی را که از طریق متغیر تحصیلات محقق می‌گردد لزوماً به معنای ارتقای مشارکت سیاسی، و یا به مفهومی دقیق‌تر، به

معنای افزایش مشروعیت سیاسی در نظر گرفت؟ در این زمینه مقایسه جدول ۲ که رابطه متغیر تحصیلات و تمایل به مشارکت در انتخابات را با توجه به متغیر جنسیت محاسبه می‌کند جالب توجه است:

جدول ۱: رابطه میزان تحصیلات و اشتغال به تفکیک جنسیت

جمع	وضعیت اشتغال										میزان تحصیلات	جنسیت
	بازنشسته		دانشجو		خانه‌دار		بیکار		شاغل			
	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی		
بی‌سواد	۱۴	-	-	-	-	۲۱/۴	۳	۷۱/۴	۱۰	۷/۱	۱	زن
ابتدایی	۳۷	-	-	-	-	۳۴/۱	۱۳	۵۴/۱	۲۰	۱۰/۸	۴	زن
سیکل و دبیرستان	۳۰	۶/۸	۲	-	-	۵۰	۱۵	۳۰	۹	۱۳/۳	۴	زن
دیپلم	۶۰	۱/۷	۱	-	-	۳۳/۳	۱۴	۴۳/۳	۲۶	۱۳/۷	۱۹	زن
فوق دیپلم	۱۳	-	-	۱۵/۴	۲	۳۳/۱	۳	۱۵/۴	۲	۴۶/۲	۶	زن
لیسانس	۲۸	۳/۶	۱	۲۵	۷	۳۲/۱	۹	۱۷/۹	۵	۲۱/۴	۶	زن
فوق لیسانس و بالاتر	۱۳	-	-	۳۰/۸	۴	-	-	-	-	۶۹/۲	۹	زن
جمع	۱۹۵	۲/۱	۴	۶/۷	۱۳	۲۹/۲	۵۷	۳۶/۹	۷۲	۲۵/۱	۴۹	زن
بی‌سواد	۶	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۰۰	۶	مرد
ابتدایی	۱۱	-	-	-	-	-	-	۳۶/۴	۴	۳۳/۶	۷	مرد
سیکل و دبیرستان	۳۱	۶/۵	۲	-	-	-	-	۳۳	۱۰	۶۱/۳	۱۹	مرد
دیپلم	۴۸	-	-	-	-	-	-	۳۳/۳	۱۶	۶۶/۷	۳۲	مرد
فوق دیپلم	۱۸	-	-	۱۱/۱	۲	-	-	۳۷/۸	۵	۶۱/۱	۱۱	مرد
لیسانس	۵۱	-	-	۵/۹	۳	-	-	۳۷/۵	۱۴	۶۶/۷	۳۴	مرد
فوق لیسانس و بالاتر	۳۰	-	-	۴۰	۱۲	-	-	۱۰	۳	۵۰	۱۵	مرد
جمع	۱۹۵	۱	۲	۸/۷	۱۷	-	-	۲۶/۷	۵۲	۶۳/۶	۱۲۴	مرد

$\chi^2 = ۰/۵۶۳$

Sig = ۰۰۰

$V = ۰/۳۳۸$ کramer

df = ۲۴

جدول ۲: رابطه میان میزان تحصیلات و تمایل به شرکت در انتخابات به تفکیک جنسیت

جمع	تمایل به شرکت در انتخابات						میزان تحصیلات	جنسیت
	بی نظر		عدم تمایل		وجود تمایل			
	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی		
بی سواد	۴	۲۸/۶	۵	۳۵/۷	۵	۳۵/۷	۱۴	۱۰۰٪
ابتدایی	۱۲	۳۷/۸	۱۹	۵۱/۴	۴	۱۰/۸	۳۷	۱۰۰٪
سیکل و دیپلم	۲	۶/۷	۱۴	۴۶/۷	۱۴	۴۶/۷	۳۰	۱۰۰٪
دیپلم	۱۰	۱۶/۷	۴۷	۷۸/۳	۳	۵	۶۰	۱۰۰٪
فوق دیپلم	-	-	۱۱	۸۴/۶	۲	۱۵/۴	۱۳	۱۰۰٪
لیسانس	۳	۱۰/۷	۲۵	۸۹/۳	-	-	۲۸	۱۰۰٪
فوق لیسانس و بالاتر	۱	۷/۷	۱۲	۹۲/۳	-	-	۱۳	۱۰۰٪
جمع	۳۴	۱۷/۴	۱۳۳	۶۸/۲	۲۸	۱۴/۴	۱۹۵	۱۰۰٪
بی سواد	۲	۳۳/۳	۳	۵۰	۱	۱۶/۷	۶	۱۰۰٪
ابتدایی	۳	۲۷/۳	۵	۴۵/۵	۳	۲۷/۳	۱۱	۱۰۰٪
سیکل و دیپلم	۳	۹/۷	۲۲	۷۱	۶	۱۹/۴	۳۱	۱۰۰٪
دیپلم	۱۱	۲۲/۸	۲۳	۴۷/۹	۱۴	۲۹/۲	۴۸	۱۰۰٪
فوق دیپلم	۲	۱۱/۱	۱۰	۵۵/۶	۶	۳۳/۳	۱۸	۱۰۰٪
لیسانس	۵	۹/۸	۳۵	۶۸/۶	۱۱	۲۱/۶	۵۱	۱۰۰٪
فوق لیسانس و بالاتر	۱	۳/۳	۲۹	۹۶/۷	-	-	۳۰	۱۰۰٪
جمع	۲۷	۱۳/۸	۱۲۷	۶۵/۱	۴۱	۲۱	۱۹۵	۱۰۰٪

$$\chi^2 = ۰/۵۶۳$$

$$\text{Sig} = 000$$

$$V = ۰/۳۹۸ \text{ کرامر}$$

$$df = ۱۲$$

جدول ۲ نشان می‌دهد که برخلاف انتظار، از تمایل به شرکت در انتخابات در بین زنان و مردانی که از تحصیلاتی بالاتر برخوردارند کاسته می‌شود. توضیح اینکه، در حالی که از صد درصد افراد بی‌سواد، ۲۸/۶ درصد به شرکت در انتخابات ابراز تمایل کرده‌اند در بین افراد لیسانسیه و فوق‌لیسانس، این میزان به ترتیب به ۱۰/۷ و ۷/۷

درصد کاهش پیدا می‌کند. این پدیده را با توجه به پرسش دیگری که تحلیل مسئله را آسان‌تر می‌سازد مقایسه می‌نماییم. در این تحقیق امکان حضور پاسخ‌دهندگان در انتخابات را با توجه به دو وضعیت متفاوت، یعنی شرایط فعلی و شرایط مطلوب، سنجیده‌ایم. مقصود از شرایط مطلوب مورد اشاره پاسخگویان، اصلاح قوانین کشور بود که به اعتقاد آنها در افزایش و کارایی مشارکت سیاسی به مفهوم عام و مشارکت زنان به معنای خاص آن تأثیر مثبت می‌گذاشت. در این باره، جدول زیر قابل تأمل است:

جدول ۳: توزیع پاسخگویان برحسب قضاوت نسبت به میزان حمایت‌کننده بودن قوانین به

تفکیک جنسیت

جمع	جنسیت								جنسیت	
	بی‌نظر		کاملاً حمایت‌کننده‌اند		تا حدودی حمایت‌کننده‌اند		به هیچ وجه حمایت‌کننده نیستند			
	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی		
٪۱۰۰	۱۹۵	۱۵/۴	۳۰	۱۱/۳	۲۲	۴۱	۸۰	۳۲/۳	۶۳	زن
٪۱۰۰	۱۹۵	۱۷/۴	۳۴	۱۰/۸	۲۱	۳۶/۹	۷۲	۳۴/۹	۶۸	مرد
٪۱۰۰	۳۹۰	۱۶/۴	۶۴	۱۱	۴۳	۳۹	۱۵۲	۳۳/۶	۱۳۱	جمع

براساس داده‌های جدول فوق ۳۲/۳ درصد از مجموع زنان و ۳۴/۹ درصد از مجموع مردان، قوانین کشور را به لحاظ مشارکت، حمایت‌کننده ندانسته‌اند. علاوه بر این، ۴۱ درصد کل زنان پاسخگو و ۳۶/۹ درصد از مجموع مردان پاسخگو، قوانین کشور را تا حدودی حمایت‌کننده دانسته و در مجموع، افزایش مشارکت را منوط به اصلاحات قانونی می‌دانسته‌اند. ملاحظه ارقام جدول فوق حاکی است که تعداد افرادی که قوانین را حمایت‌کننده پنداشته و تغییر در آن را مجاز نشمرده‌اند، به طور محسوسی در اقلیت قرار دارند. از این لحاظ ۱۱/۳ درصد از کل زنان و ۱۰/۸ درصد از مجموع مردان پاسخگو حمایت‌کننده بودن قوانین را تأیید کرده‌اند. در تحلیلی کلی‌تر، داده‌های

جدول فوق دیدگاه کلی پاسخگویان نسبت به نامطلوب بودن شرایط قانونی مشارکت را آشکار می‌سازد. وقتی رابطه میان دیدگاه ساق‌الذکر (اینکه قوانین حمایت‌کننده‌اند یا خیر) را با تمایل به شرکت در انتخابات و اشتغال می‌سنجیم، جداول زیر به دست می‌آید.

جدول ۴: رابطه میان نوع اعتقاد به حمایت‌کننده بودن قوانین و اشتغال به تفکیک جنسیت

جمع	وضعیت اشتغال								اعتقاد به حمایت‌کننده بودن قوانین		جنسیت		
	بازنشسته		دانشجو		خانه‌دار		بیکار					شاغل	
	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی			
۱۰۰٪	۲۲	-	-	-	-	۳۱/۸	۷	۵۹/۱	۱۳	۹/۱	۲	زنان	قوانین حمایت‌کننده نیستند و به تغییر نیاز دارند
۱۰۰٪	۸۰	۳/۸	۳	۵	۴	۳۳/۸	۲۷	۴۰	۳۲	۱۷/۵	۱۴	زنان	قوانین در صورت اعمال بعضی تغییرات جزئی حمایت‌کننده‌اند
۱۰۰٪	۶۳	-	-	۱۲/۷	۸	۲۲/۲	۱۴	۱۹	۱۲	۴۶	۲۹	زنان	قوانین حمایت‌کننده‌اند و به تغییر نیاز ندارند
۱۰۰٪	۳۰	۳/۳	۱	۳/۳	۱	۳۰	۹	۵۰	۱۵	۱۳/۳	۴	زنان	بی‌نظر
۱۰۰٪	۱۹۵	۱/۲	۴	۶/۴	۱۳	۲۹/۲	۵۷	۳۶/۹	۷۲	۲۵/۱	۴۹	مردان	جمع
۱۰۰٪	۲۱	-	-	-	-	-	-	۳۸/۱	۸	۶۱/۹	۱۳	مردان	قوانین حمایت‌کننده نیستند و به تغییر نیاز دارند
۱۰۰٪	۷۲	۱/۴	۱	۲/۸	۲	-	-	۳۴/۷	۲۵	۶۱/۱	۴۴	مردان	قوانین در صورت اعمال بعضی تغییرات جزئی حمایت‌کننده‌اند
۱۰۰٪	۶۸	۱/۵	۱	۲۲/۱	۱۵	-	-	۲۰/۶	۱۴	۵۵/۹	۳۸	مردان	قوانین حمایت‌کننده‌اند و به تغییر نیاز ندارند
۱۰۰٪	۳۴	-	-	-	-	-	-	۱۴/۷	۵	۸۵/۳	۲۹	مردان	بی‌نظر
۱۰۰٪	۱۹۵	۱	۲	۸/۷	۱۷	-	-	۲۶/۷	۵۲	۶۳/۶	۱۲۴	مردان	جمع

$$\chi^2 = ۰/۴۳۷$$

Sig = 000

$$V = ۰/۲۵۲$$

df = ۱۲

جدول ۵: رابطه میان نوع اعتقاد به حمایت‌کننده بودن قوانین و تمایل به شرکت در انتخابات به تفکیک جنسیت

جمع	تمایل به شرکت در انتخابات						اعتقاد به حمایت‌کننده بودن قوانین	فراوانی
	بی‌نظر		عدم تمایل		وجود تمایل			
	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی		
۶۳	۱۰۰٪	-	-	۹۸/۴	۶۲	۱/۶	۱	قوانین حمایت‌کننده نیستند و به تغییر بنیادی نیاز دارند
۸۰	۱۰۰٪	-	-	۸۲/۵	۶۶	۱۷/۵	۱۴	قوانین در صورت اعمال بعضی تغییرات جزئی حمایت‌کننده‌اند
۲۲	۱۰۰٪	-	-	۸۲/۵	۶۶	۸۱/۸	۱۸	قوانین حمایت‌کننده‌اند و به تغییر نیاز ندارند
۳۰	۱۰۰٪	۸۳/۳	۲۵	۱۳/۳	۴	۳/۳	۱	بی‌نظر
۱۹۵	۱۰۰٪	۱۴/۴	۲۸	۶۸/۲	۱۳۳	۱۷/۴	۳۴	جمع
۶۸	۱۰۰٪	۷/۴	۵	۹۲/۶	۶۳	-	-	قوانین حمایت‌کننده نیستند و به تغییر بنیادی نیاز دارند
۷۲	۱۰۰٪	۲/۸	۲	۸۷/۹	۶۴	۸/۳	۶	قوانین در صورت اعمال بعضی تغییرات جزئی حمایت‌کننده‌اند
۲۱	۱۰۰٪	-	-	-	-	۱۰۰	۲۱	قوانین حمایت‌کننده‌اند و به تغییر نیاز ندارند
۳۴	۱۰۰٪	۱۰۰	۳۴	-	-	-	-	بی‌نظر
۱۹۵	۱۰۰٪	۲۱	۴۱	۶۵/۱	۱۲۷	۱۳/۸	۲۷	جمع

$$\chi^2 = ۱۰۶۷$$

$$\text{Sig} = ۰۰۰$$

$$V = ۰/۷۵۴ \text{ کرامر}$$

از داده‌های جدول ۴ چنین برمی‌آید که رابطه میان اشتغال و میزان اعتقاد افراد به حمایت‌کننده بودن قوانین رابطه‌ای مستقیم است بدین معنا که هرچه افراد قوانین را حمایت‌کننده‌تر بدانند به لحاظ شغلی موقعیت‌های بهتری دارند. یافته‌های پژوهش ما

نشان می‌دهد که، از کل زنانی که قوانین را حمایت‌کننده ارزیابی کرده‌اند، ۴۶ درصد شاغل و ۱۹ درصد بیکار بوده‌اند.

در بین مردان، این میزان به ترتیب به ۵۵/۹ و ۲۰/۶ درصد تغییر می‌یابد. وقتی رابطه اشتغال را با اعتقاد به ضعف قوانین در حمایت از افراد مورد بررسی قرار دهیم، متوجه می‌شویم از کل زنانی که قوانین را حمایت‌کننده نمی‌دانسته‌اند، فقط ۹/۱ درصد شاغل و ۵۹/۱ درصد بیکار بوده‌اند. این میزان در بین مردان به ترتیب به ۶۱/۹ و ۳۸/۱ درصد تغییر می‌یابد البته باید اذعان کرد که تفاوت میان زنان و مردان در این باره امری معقول است، چرا که مردان با توجه به مسئولیتی که به لحاظ نان‌آور بودن برعهده دارند در هر وضعیتی، معمولاً به شرایط کاری تن می‌دهند.

به لحاظ رابطه میان تمایل به شرکت در انتخابات و داوری نسبت به حمایت‌کننده بودن قوانین نیز جدول (۵) آموزنده است. در این جدول هرچه تصور مردم به حمایت‌کننده بودن قوانین قوی‌تر می‌شود، تمایل به شرکت در انتخابات (مشارکت سیاسی) بیشتر می‌گردد. براساس جدول فوق، ۸۱/۸ درصد مجموع زنانی که نسبت به شرکت در انتخابات ابراز تمایل کرده‌اند، قوانین را حمایت‌کننده دانسته‌اند. این در حالی است که فقط ۱/۶ درصد زنانی که قوانین را حمایت‌کننده نمی‌دانستند به شرکت در انتخابات ابراز تمایل کرده‌اند. تمام مردانی که قوانین را حمایت‌کننده می‌دانسته‌اند به شرکت در انتخابات ابراز تمایل کرده‌اند.

حال وقتی بررسی خود را بر اصلی‌ترین متغیر مطرح در این مقاله، یعنی سطح تحصیلات، به عنوان مکانیسم ارتقای مشارکت، متمرکز نماییم، نکات بسیار آموزنده‌ای به دست خواهد آمد. فرض بنیادی درباره تحصیلات این است که هرچه افراد باسوادتر می‌شوند، مشارکت آنها، چه به لحاظ اقتصادی و چه سیاسی، افزایش می‌یابد. لیکن، بر پایه یافته‌های تحقیق ما، تأثیر تحصیلات یا سطح سواد بر مشارکت باید امری مشروط به حمایت‌کنندگی قوانین و اصلاح بخشهایی از آن تلقی گردد، چرا که متغیر قانون یا شرایط حقوقی و قانونی کشور، از حیث حمایتگری یا نبود آن، بر روند تأثیرگذاری قوانین بر مشارکت افراد نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.

جدول ۶: رابطه میان سطح تحصیلات و اعتقاد به حمایت کننده بودن قوانین برحسب جنسیت

جمع	وضعیت تحصیلات												اعتقاد به حمایت کننده بودن قوانین	جنسیت			
	فوق لیسانس		لیسانس		فوق دیپلم		دیپلم		سیکل و دبیرستان		ابتدایی				بی سواد		
	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی			درصد	فراوانی	
																قوانین حمایت کننده نیستند و نیاز به تغییر بنیادی دارند	زن
۱۰۰٪	۶۳	۱۴۳	۹	۲۸۶	۱۸	۱۱/۱	۷	۴۴/۴	۲۸	۱/۶	۱	-	-	-	-		
																قوانین در صورت اعمال بعضی تغییرات جزئی حمایت کننده اند	
۱۰۰٪	۸۰	۵	۴	۱۱/۳	۹	۵	۴	۳/۳	۲۵	۱۳/۸	۱۱	۳۷/۵	۲۲	۶۳	۵		
																قوانین حمایت کننده اند و به تغییر نیاز ندارند	
۱۰۰٪	۲۲	-	-	۴/۵	۱	-	-	۱۸/۲	۴	۲۲/۷	۵	۴۰/۹	۹	۱۳/۶	۳		
																بی نظر	
۱۰۰٪	۳۰	-	-	-	-	۶/۷	۲	۱۰	۳	۳۳/۳	۱۳	۲۰	۶	۲۰	۶		
																جمع	
۱۰۰٪	۱۹۵	۶۷	۱۳	۱۴/۴	۲۸	۶/۷	۱۳	۳۰/۸	۶۰	۱۵/۴	۳۰	۱۹	۳۷	۷/۲	۱۴		
																قوانین حمایت کننده نیستند و نیاز به تغییر بنیادی دارند	مرد
																قوانین در صورت اعمال بعضی تغییرات جزئی حمایت کننده اند	
۱۰۰٪	۱۹۵	۳۳/۸	۳۳	۲۵	۱۷	۱۳/۲	۹	۱۳/۲	۹	۸/۸	۶	۴/۴	۳	۱/۵	۱		
																قوانین در صورت اعمال بعضی تغییرات جزئی حمایت کننده اند	
۱۰۰٪	۱۲	۹/۷	۷	۲۹/۲	۲۱	۵/۶	۴	۲/۵	۱۸	۳۳/۶	۱۷	۴/۲	۳	۲/۸	۲		
																قوانین حمایت کننده اند و به تغییر نیاز ندارند	
۱۰۰٪	۲۱	-	-	۱/۹	۴	۵/۹	۲	۳/۷/۱	۸	۱۴/۳	۳	۹/۵	۲	۹/۵	۲		
																بی نظر	
۱۰۰٪	۳۴	-	-	۲/۵	۹	۸/۸	۳	۳/۸/۲	۱۳	۱۴/۷	۵	۸/۸	۳	۲/۹	۱		
																جمع	
۱۰۰٪	۱۹۵	۱۵/۴	۳۰	۲۶/۲	۵۱	۹/۲	۱۸	۲۴/۶	۴۸	۱۵/۹	۳۱	۵/۶	۱۱	۳/۱	۶		

هنگامی که تأثیر متغیر تحصیلات را بر مشارکت سیاسی منوط به حمایت‌کننده بودن قوانین فرض کنیم، درمی‌یابیم که این تأثیر به نحوی است که با افزایش نسبی سطح سواد، به ویژه در بین مردان، نگرش انتقادآمیز به قوانین نیز بیشتر می‌شود. افراد با تحصیلات بالاتر در واقع قوانین موجود را لازم‌التغییرتر از بی‌سواده‌ها یا افراد کم‌سواد می‌دانند. اگرچه در بین کسانی که از تحصیلاتی در حد دیپلم برخوردارند، میزان مخالفت تا حدودی بیشتر می‌شود. (شاید به این دلیل که دست‌کم، افرادی که به مدارک عالی‌تر دانشگاهی دست می‌یابند، فرصتهای شغلی بهتر و بیشتری را که در مجموع، در نگرش محافظه‌کارانه‌تر آنها تأثیر دارد در اختیار خود می‌گیرند).

۴) نتیجه‌گیری

اگر به تعریفی که «ارنشتاین» (Ernststein) از مشارکت کرده توجه کنیم، متوجه خواهیم شد که چگونه حوزه‌های اقتصادی و سیاسی مشارکت به یکدیگر وابسته‌اند. او مشارکت را «نوعی توزیع مجدد قدرت تلقی می‌کند که به سبب آن، شهروندانی که در حال حاضر در فرایند سیاسی و اقتصادی کنار گذاشته شده‌اند قادر شوند تا به تدریج در آینده شرکت داده شوند» (اوکلی و مارسون، ۱۳۷۰: ۳۳).

درواقع، نمی‌توان از مشارکت بحث کرد بدون آنکه مؤلفه‌های سیاست و قدرت را نیز مدنظر قرار داد. چرا که این عناصر با توسل به شکل‌بندی حقوقی و قوانین موجود در یک جامعه به محوری‌ترین عواملی تبدیل می‌شوند که متغیرهای اجتماعی از درون آنها به تأثیرگذاری می‌پردازند.

نقطه مرکزی در مبحث مشارکت، توزیع مجدد قدرت است. اگر تا این زمان زنان مشارکت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کمتری داشته‌اند، این نقصان یا عدم مشارکت آنان به نفع گروههای اجتماعی خاصی بوده است. در حقیقت، در یک نظام مردسالار، عدم مشارکت زنان در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی، بیش از هرچیز به نفع مردانی تمام می‌شود که در شکل‌بندی سیاسی و اجتماعی جامعه نقش مسلط را ایفا می‌کنند.

لازمه افزایش مشارکت زنان، بازسازی این مناسبات و حرکت به سمت نوعی تجدیدنظر در مناسبات سیاسی از یک طرف، و اصلاح قوانین و مناسبات حقوقی تسهیل‌کننده برای حضور زنان در تمامی عرصه‌های فعالیتهای سازنده از طرف دیگر است؛ تا با خصلتی دموکراتیک و برابری طلبانه امکان سودمندی مشارکت افراد، به ویژه زنان را فراهم نماید.

۵) راهکارها و پیشنهادات

۱. توجه به وضعیت سواد و تحصیلات افراد جامعه، به ویژه زنان، هرچند امری لازم و ضروری است اقدامی کافی محسوب نمی‌گردد. برای آنکه استراتژی افزایش سطح تحصیلات به عامل تأثیرگذار مطلوب و مناسبی مبدل گردد، همگام با آن باید تمهیداتی را فراهم کرد که مهم‌تر از همه، اصلاح قوانین و فراهم کردن شرایط بهره‌برداری از اقدام مشارکت‌جویانه از جانب خود افراد شرکت‌کننده است.
۲. بی‌توجهی به قوانین مشارکت و اهمال در اصلاحات قانونی، نه تنها سودمندی متغیر تحصیلات را، بخصوص در سطوح عالی تنزل می‌دهد بلکه آن را در فرایند زمانی نسبتاً کوتاه به شکل عاملی سلبی در برابر نظام حاکم تبدیل می‌کند.

- ابوت، پاملا. والاس، میشل. (۱۳۷۶)، درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرشهای فمینیستی، (مریم خراسانی، حمید احمدی)، تهران: انتشارات صنوبر.
- ازکیا، مصطفی. (۱۳۷۷)، جامعه‌شناسی توسعه، تهران، نشر کلمه
- پیران، پرویز. (۱۳۷۶)، مبانی مفهوم مشارکت زنان روستایی، تهران، مؤسسه پژوهشهای برنامه‌ریزی و اقتصاد کشاورزی، وزارت کشاورزی.
- ریتزر، جورج. (۱۳۷۴)، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، (محسن ثلاثی)، تهران، انتشارات علمی.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی، (منوچهر صبوری کاشانی)، چاپ هشتم، تهران، نشر نی.
- سراپی، حسن. (۱۳۷۲)، مقدمه‌ای بر نمونه‌گیری در تحقیق، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت.
- محسنی تبریزی، علیرضا. (۱۳۶۹)، پیرامون از خودبیگانگی، جزوه درسی.
- منزوی، رؤیا. (۱۳۷۹)، فمینیستهای پسا مدرن، تهران، انتشارات روشنگران.
- یارداو، رام بی. (۱۳۶۵)، مشارکت مردم با تأکید بر بسیج تهیدستان روستایی، (عباس مخبر)، تهران، سازمان برنامه و بودجه.
- Bowles, G. Duelli Klein, R. (eds) (1983), **Theories of Women's Studies**, Routledge & Kegan Paul, London.
- Butler, J. (1990), **Gender Trouble: Feminism and the Subversion of Identity**, London, Routledge & Kegan Paul.
- Colin, Ronald. (1986), **The Institutionalization of participation in development**; in, UNESCO document 328 STR, pp. 59-120.
- Delmar, R. (1986), **What is feminism?**, in "What Is Feminism?", J. Mitchel and A. Oakley, (eds), Oxford, Blackwell.
- Kupper, A. J, Kupper. (1989), **The Social Science Encyclopaedia**, London, Routledge & Kegan Paul.
- Oakly, Peter. Et al. **Project With People: the practice of participation in rural development**, UNESCO.